

دکتر جان اسوالت، اشعیا، جلسه ۱۹، اشعیا ۳۸-۳۹

جان اسوالت و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر جان اسوالت در حال تدریس در مورد کتاب اشعیا است. این جلسه شماره ۱۹، اشعیا فصل‌های ۳۸ و ۳۹ است.

خب، دوشنبه است و باران می‌بارید، اما خدا را شکر که امشب بند آمد، بنابراین ما از این بابت سپاسگزاریم.

بیا با دعا شروع کنیم. پدر، ما از تو به خاطر مراقبت از خلقت سپاسگزاریم. ما از تو به خاطر شگفتی نظم جهان هستی سپاسگزاریم. ما از تو به خاطر باران سپاسگزاریم. ما از تو به خاطر کلروفیل سپاسگزاریم. ما از تو به خاطر تمام ساختارهای شگفت‌انگیزی که در خلقت برای حفظ زندگی ساخته‌ای سپاسگزاریم. ما از تو سپاسگزاریم. ما از تو سپاسگزاریم که کلامت را برای حفظ زندگی معنوی ما به ما عطا کردی.

و ای روح القدس، از تو سپاسگزاریم که امشب اینجا هستی تا کلامت را برای ما تفسیر کنی. ای خداوند، دعا می‌کنیم که به ما کمک کنی. به هر یک از ما کمک کن تا بشنویم که از این دو فصل کلامت، چه می‌خواهی. به ما بگویی.

ما می‌دانیم که این برای هر فرد متفاوت خواهد بود. یک کلمه و در عین حال یک کاربرد متفاوت که شما به قلب‌های ما می‌آوردید. و بنابراین از شما به خاطر این موضوع سپاسگزاریم و به شما اعتماد داریم که آن را به روش خودتان انجام دهید. متشکرم. به نام شما دعا می‌کنیم. آمین.

بسیار خوب، ما داریم به فصل‌های ۳۸ و ۳۹ نگاه می‌کنیم که پایان بخش‌های ۳۶ تا ۳۹ هستند. گفتیم که بخش‌های ۳۶ تا ۳۹ تصویر آینده‌ای کدام بخش قبلی کتاب است؟ ۷ تا ۱۲. درست است.

در فصل‌های ۷ تا ۱۲، پادشاه به چالش کشیده شد تا به خدا اعتماد کند و او امتناع ورزید. و در فصل‌های بعدی، پیامدهای این امتناع که تا پادشاهی مسیحایی پیش رفت، بررسی می‌شود. سپس درس‌هایی در مورد اعتماد در فصل‌های ۱۳ تا ۳۵ داشتیم.

و اکنون ما دوباره امتحان را پشت سر گذاشته‌ایم. و همانطور که هفته گذشته دیدیم، اشعیا با انتخاب کاری که پدرش انجام نمی‌داد، با سربلندی از آن بیرون آمد. و آن توکل به خدا در زمانی است که بحرانی بسیار بزرگتر از آنچه پدرش با آن روبرو بود، در پیش است.

و در نتیجه، از دست آشوریان رهایی یافت. حالا به فصل‌های ۳۸ و ۳۹ می‌رسیم. و به جای لحن رو به رشدی که در آن فصل‌ها داشتیم، فصل‌های ۳۸ و ۳۹ کمی لحنی افسرده‌کننده دارند.

همانطور که در مقدمه گفتم، در مورد تاریخ این دو فصل تردیدهایی وجود دارد. مردوک بلدان، بابلی که در از او نام برده شده، یک شورش بابلی بود که در طول سال‌ها چندین شورش را رهبری کرد. اما به نظر ۳۹.۱ می‌رسد که او در سال ۷۰۱، یعنی زمانی که رهایی از سناخریب رخ داد، زنده نبوده است.

و اگر فصول ۳۸ و ۳۹ بعد از ۷۰۱ باشند، این مسئله مشکل‌ساز می‌شود. با توجه به نوع نوسان شغلی مروداخ بالادان، محتمل‌ترین تاریخ برای این نوع رویدادها در واقع حدود ۷۱۰ است. این بدان معناست که فصول ۳۸ و ۳۹ در واقع ۱۰ سال یا ۹ سال قبل از وقایع فصول ۳۶ و ۳۷ رخ داده‌اند.

بنابراین، توالی صحیح این خواهد بود. اگر اینجا یک توالی زمانی داشته باشیم، در واقع آخرین رویدادی که اینجا در مورد آن صحبت می‌کنیم، رهایی از سناخریب است.

بنابراین سوال این است که اگر این درست باشد، و همه با آن موافق نباشند، یکی از مشکلات آزاردهنده این است که کتاب مقدس تاریخ‌های متناقضی برای طول عمر حزقیا به ما می‌دهد. تقریباً در مورد هر پادشاه دیگری می‌توانیم بفهمیم چه اتفاقی افتاده است. اما در مورد حزقیا نمی‌توانیم.

شما یک تاریخ دارید که می‌گوید او سلطنت خود را در سال ۷۲۶ قبل از سقوط سامره آغاز کرد. و بنابراین سلطنت خود را در حدود سال ۶۹۶ به پایان رساند. اما ما یک پیشنهاد دیگر داریم و آن این است که او سلطنت خود را حدود سال ۷۱۶ آغاز کرد و حدود سال ۶۸۶ به پایان رساند.

اگر این مجموعه تاریخ‌ها صحیح باشد، آنگاه می‌توان استدلال کرد که ۱۵ سال اضافی که به او داده شده در سال ۷۰۱ میلادی بوده است. بنابراین، چه شواهد دیگر آن را تأیید کنند و چه نکنند، می‌توان گفت که بله، مروداخ بالادان در سال ۷۰۱ میلادی زنده بوده و در آنجا ۱۵ سال اضافی به او داده شده است. اگر در واقع این وقایع در سال ۷۱۰ میلادی رخ داده باشد، پس ۱۵ سال در سال ۷۱۰ میلادی و مرگ او در سال ۶۹۶ میلادی بوده است.

بنابراین به هیچ وجه نمی‌توان این تاریخ‌ها را با هم تطبیق داد. یکی از این دو دسته درست است، دسته دیگر اشتباه، و ما نمی‌دانیم کدام درست است. معمولاً در مواردی از این دست، می‌توانیم بگوییم که خب، او به عنوان نایب‌السلطنه مشترک با پدرش شروع به سلطنت کرد و سپس با مرگ پدرش، قدرت را به دست گرفت.

اما متن از این پشتیبانی نمی‌کند. در مورد برخی دیگر از پادشاهان این کار را می‌کند، اما در اینجا از آن پشتیبانی نمی‌کند. بنابراین، شما فقط باید پول خود را پردازید و در مورد آنچه در اینجا اتفاق می‌افتد، انتخاب کنید.

اگر واقعاً از نظر زمانی نامرتب باشند، پس اشعیا این کار را عمداً انجام داده است و دلیلی برای این کار دارد و ما در مورد دلیل آن صحبت خواهیم کرد. و من فکر می‌کنم که این تاریخ‌ها، تاریخ‌های صحیحی هستند و در واقع این وقایع قبل از رهایی از سناخریب رخ داده‌اند. من حداقل یک بار قبلاً اشتباه کرده‌ام، بنابراین زندگی خود را روی این موضوع شرط بندی نکنید.

بسیار خوب، چند دقیقه دیگر کمی بیشتر در مورد آن صحبت خواهیم کرد. فصل ۳۸، آیه ۱. چقدر در این پیش‌بینی قید و شرط وجود دارد؟ هیچکدام. خانه‌ات را مرتب کن، زیرا خواهی مرد، دیگر بهبود نخواهی یافت.

سوالی در این مورد دارید؟ کاملاً واضح است. اما این اتفاق نیفتاد. آیا وعده‌های خدا قابل اعتماد نیستند؟ بله، هستند، باشه.

خیلی خب، پس یه قید ضمنی تو این هست، نه؟ خودش که اینو نمیکه، ولی تلویحاً بهش اشاره شده. خب، خیلی خب، به همین ترتیب، یونس رفت و گفت نینوا، ۴۰ روز، و تو قراره بسوزی و من خوشحالم. خب، خدا علاقه‌ای به مردن اون نداره، اما علاقه داره توجه اونو جلب کنه، پس بهش خدمت می‌کنه.

باشه، باشه، حالا من با شما موافقم، اما فقط تا این حد. آیا حزقیا از چیزی توبه کرده؟ خب، آیا کرده؟ فکر نمی‌کنم. آره، آره، اون نگفته که من با شما همراه می‌شم، گفته که من با شما همراه شدم.

و من فکر می‌کنم خدا به وفاداری پاسخ می‌دهد و واقعاً نمی‌خواهد کسی را محکوم کند. من فکر می‌کنم کسی که زندگی کرده و آرزوی زندگی بیشتر را دارد و در قلب خود معتقد است که حتی می‌تواند کارهای بیشتری انجام دهد، این التماس را خدا می‌شنود. بسیار خب، بسیار خب.

باشه، باشه، بله؟ ظاهراً او در جاهایی گفته است که عامل حمله بابلی‌ها بوده است. خب، پس بعضی از مفسران می‌گویند او کسی بود که اشعیا را به شهادت رساند. بله، این یک روایت سنتی است.

خب، شاید خدا ایده بهتری داشته. بله، شاید اگر حزقیا می‌مرد برای یهودا بهتر می‌بود. من نمی‌خواهم حزقیا بمیرد.

اوه، بله، و من فکر می‌کنم این دقیقاً نکته‌ای من است که چیزی که اینجا می‌بینیم، این تعامل مداوم بین حاکمیت خدا و پاسخ ما به آن حاکمیت است. اوه، بله، خیلی پیچیده است. باشه، بله، بله، بله، بیایید ادامه دهیم. آن چیست؟ آن چیزی که خداوند به آن پاسخ می‌دهد چیست؟ من این را نمی‌گویم. من از این نکته نمی‌روم. فقط می‌خواهم یک قدم دیگر جلوتر برویم.

خداوند به چه چیزی پاسخ می‌دهد؟ بسیار خوب، او به یک دعا، یک اطاعت دعا، یک اطاعت ایمانی پاسخ می‌دهد. بنابراین قبلاً گفتیم که او به توبه پاسخ می‌دهد و شکی در آن نیست. این چیزی است که یونس می‌گوید، و این چیزی است که متن ارمیا می‌گوید. بدون شک خدا اعلام نابودی را با توجه به توبه واقعی تغییر خواهد داد. آنچه در اینجا اتفاق می‌افتد، آن را کمی پیچیده‌تر می‌کند. زیرا حزقیا توبه نمی‌کند، منظورم این است که شکی در آن نیست. من کار اشتباهی کرده‌ام، و من از این موضوع صرف نظر می‌کنم که اصلاً اینطور نیست، بلکه حزقیا بر اساس رفتار قبلی خود ادعایی می‌کند و خدا به آن پاسخ می‌دهد. حالا دوباره چیزی که می‌خواهم به شما بگویم و چیزی که می‌خواهم ما در مورد آن فکر کنیم این است که گاهی اوقات ما به وعده‌های خدا به عنوان نوعی چیز قفل شده فکر می‌کنیم و فکر می‌کنم آنچه عهد عتیق و کتاب مقدس به ما می‌گویند این است که این راه رفتن با خدا یک رابطه است و روابط هرگز تمیز نیستند. آنها همیشه کثیف هستند. منظورم نجس نیست.

منظورم این است که نامرتب هستند. آنها هرگز مرتب نیستند. آنها همیشه پیچیده هستند و دوباره خدا با ما در ارتباط است و خدا مایل است اراده خدا برای بخشیدن را در پاسخ به هر چیزی که ما هستیم تنظیم کند و از نظر من این خبر خوبی است. این مرتب نیست. خب خدا این را گفته و من به آن اعتقاد دارم و این آن را ثابت می‌کند. آنقدرها هم مرتب نیست. اما می‌گویند که خدا با ما درگیر است. او به آنچه ما فکر می‌کنیم اهمیت می‌دهد. او اعمال خود را به طرق مختلف با ما تنظیم می‌کند و او چنین موجودی است. او نیرویی با نقاب نیست، بنابراین فکر می‌کنم این یکی از چیزهایی است که فکر می‌کنم برای ما مهم است که اکنون اینجا تشخیص دهیم. این بدان معناست که پیامبر بودن بسیار سخت بود. می‌دانید، اشعیا حتی قبل از اینکه خدا بگوید به ایوان جلویی برو، به او نگفته برو آنجا و به او بگو که ۱۵ سال فرصت دارد. اشکالی ندارد.

برای چه کسی کار می‌کنی؟ خب، خیلی مرتب نیست اما با این وجود، غنی و رضایت‌بخش است. خب، حالا ما چند چیز را اینجا فهرست کرده‌ایم. از شما پرسیدم چه عناصری در زندگی حزقیا بودند که خدا به آنها پاسخ مساعد داد. آنها چه هستند؟ بیایید مستقیماً به آنجا برویم. شماره یک چیست؟ نه، این شماره یک نیست. قبل از شما راه می‌رفتم.

اممم-هوم. بعد اون این راه رفتن رو توصیف می کنه. پیش تو راه رفتم. شنیدم یکی گفت با راستی یا ایمان باشه، آره، یه قلب کامل با یه قلب کامل. پس راه رفتن با این دو تا توصیف می شه. و بعد می گه من کار خوب انجام دادم، کار خوب انجام دادم. بله، از نظر تو نه از نظر من، فکر می کنم در نهایت این خیلی مهمه. این نظر من در مورد کاری که انجام دادم نیست که مهمه. این نظر خداست که در مورد کاری که انجام دادم فکر می کنه.

بسیار خوب، بیایید برگردیم و به پیدایش ۱۷ نگاه کنیم. کتاب مقدس از نظر نحوه ارتباط همه چیز با هم بسیار جذاب است. برخی از شما برای مطالعه ابراهیم اینجا بودید و ممکن است به یاد داشته باشید که فصل ۱۶ تراژدی اسماعیل است. در اینجا ۱۷ می آید. ۱۳ سال گذشته است. ۱۳ سال گذشته است که کتاب مقدس کلمه ای در مورد ۱۳ سال سکوت از جانب خدا نمی گوید. نمی دانم اما وقتی ابرام ۹۹ ساله بود خداوند بر ابرام ظاهر شد و به او گفت: من خدای قادر مطلق هستم. حالا چه می شود؟ پیش من راه برو و بی عیب و نقص باش. نمی دانم آیا پادشاه پیدایش خود را می داند. قرار بود پادشاهان خودشان یک نسخه از تورات را رونویسی کنند و آن را نگه دارند. حالا به نظر می رسد که به سختی هیچ یک از آنها این کار را کردند. این یعنی چه؟ پیش از خدا راه نرو. باشه، داری از من جلو می زنی. اینها توصیفات از این هستند، اما آن چیست؟ باشه. چرا می گوید پیش از خدا راه برو؟ خدا، چرا با خدا راه نرویم؟ باشه، نشان دادن وفاداری باشه، باشه، باشه. خط مستقیم نبود. بله، بله، بله، بله.

بله. بله، و من گمان می کنم اینجا تصویری از چوپان وجود دارد که گوسفند جلوتر از چوپان راه می رود. جمله جالبی دارید؟ من با نگاه شما را راهنمایی می کنم. آیا گوسفند دائماً از بالای شانهاش نگاه می کند؟ چوپان الان به کجا نگاه می کند؟ چرا این رابطه را به عنوان یک پیاده روی توصیف می کنید؟ می خواهم بگویم که من قبل از شما زندگی کرده ام؟ بسیار خب. این یک سفر است. این یک سفر است. یکی از چیزهایی که فکر می کنم ما به عنوان مسیحیان انجیلی دائماً با آن مبارزه می کنیم، این ایده است که رستگاری یک موقعیت است. من در یک موقعیت نجات یافته هستم و قرار است همین جا بپوسم تا زمانی که اتوبوس بیاید و من را ببرد.

فکر نمی کنم کتاب مقدس یک یا دو بار از این ایده پشتیبانی کند، اما بیشتر اوقات در هر دو عهد عتیق و جدید، زندگی با خدا به عنوان یک پیاده روی توصیف شده است. این بدان معناست که شما از جایی به جای دیگر می روید. این یک ماراتن است. درست است.

این برای کشش طولانی است. باز هم، می توانید توصیفات زیادی را اینجا بیرون بکشید و ما وقت انجام این کار را نداریم. اما من چند سال پیش مطالعه ای انجام دادم و شگفت انگیز است. تمام افعالی که به معنی راه رفتن هستند، هم در عهد عتیق و هم در عهد جدید وجود دارند. سه چهارم آنها استعاری هستند. فقط یک چهارم آنها در واقع کسی را توصیف می کنند که در جاده قدم می زند. سه چهارم ارجاعات مربوط به زندگی شما با خداست. بنابراین او می گوید: من در این کشش طولانی با تو بوده ام. خدایا، من گوسفند تو بوده ام که قبل از تو در مسیری که تو هدایت می کنی قدم می زدم و دوباره عصا و چوبدستی تو مرا تسلی می دهند. یکی از راه هایی که یک چوپان گوسفندان را هدایت می کند، عصای اوست. از گودال آنجا دور بمان. بنابراین، این یکی از این عناصر کلیدی است. من در این رابطه طولانی مدت با تو بوده ام.

من با شما قدم زده ام. باشه. حالا، حالا می رسم به چیزی که می خواستید در ابتدا در موردش صحبت کنید. ما داریم این قدم زدن را توصیف می کنیم. چه نوع قدم زدن؟ قبلاً کمی در مورد این صحبت کرده ایم، اما بیایید بیشتر در مورد آن صحبت کنیم. این دو چه ارتباطی با هم دارند؟ حقیقت و وفاداری چه ارتباطی با هم دارند؟ بسیار خوب، اگر دروغگو باشید، بی وفا هستید.

خوبه خوبه. دیگه چی؟ باشه، باشه، باشه. تو کتاب مقدس، حقیقت معمولاً کاریه که انجام میدی.

این اول از همه چیزی نیست که شما می‌گویید، بلکه کاری است که شما انجام می‌دهید، یعنی اینکه با کسی صادق باشید، به او وفادار باشید، کاملاً قابل اعتماد باشید، کلمه عبری که در اینجا آمده است و این همان را دارد. شما Dependable، Reliable، so God in my walk. کلمه عبری است که معنای اساسی توانسته‌اید به من تکیه کنید، من با شما صادق بوده‌ام و فکر می‌کنم دلالت آن بسیار واضح است که دیگران توانسته‌اند به من تکیه کنند و این چیزی است که درست در عهد عتیق جریان دارد، ما با خدایی ملاقات کرده‌ایم که حقیقت دارد؟ حال، خدایان بنا به تعریف، غیرحقیقی هستند، زیرا خدایان صرفاً انسان‌هایی هستند که بزرگ نوشته شده‌اند و انسان‌ها خیلی قابل اعتماد نیستند، انسان‌ها به طرز غم‌انگیزی در روابط خود به دروغ متعهد هستند. اما چیزی که عبرانیان می‌گویند این است که آیا می‌توانید آن را باور کنید؟ آیا می‌توانید باور کنید که ما با خدایی ملاقات کرده‌ایم؟ کسی که به قول خود عمل می‌کند؟ ما خدایی را ملاقات کرده‌ایم که هر چه بگوید انجام می‌دهد و هر چه بگوید انجام می‌دهد. این یعنی عبرانیان این خدا را خلق نکرده‌اند. اگر خدایی خلق کنید، او یک انسان خواهد بود، فقط بزرگتر. اما اگر خدایی داشته باشید که، آن چیزی نباشد که ما انسان‌ها هستیم، آنها آن خدا را خلق نکرده‌اند. او خودش را روی آنها انداخته است بنابراین من در راه رفتنم از شما تقلید می‌کنم. من متقاعد شده‌ام که به همین دلیل است که زنا گناه جنسی است. حالا اگر قرار بود یک گناه جنسی را انتخاب کنم تا نمایانگر بقیه باشد، فکر می‌کنم یکی از گناهان زشت را انتخاب می‌کردم. اما خدا می‌گوید زنا گناهی است که نمایانگر بقیه است. زیرا شکستن ایمان است نادرست بودن است و از این نظر، توهین وحشتناکی به خدایی است که راستگو است. من با وفاداری در مقابل شما قدم برداشته‌ام، با تمام وجود در مقابل شما قدم گذاشته‌ام. حالا من به شما چند مرجع دادم وقت نمی‌گذاریم که آنها را جستجو کنیم، اما اولین مورد در اول تواریخ ۲۸:۹ مربوط به دعا کردن داوود برای سلیمان است که در ۲۹:۱۹ سلیمان قلبی کامل داشته باشد. سلیمان در اول پادشاهان ۸:۵۷ و ۶ تا ۶۱ درخواست قلبی کامل می‌کند. سلیمان دعا می‌کند که مردم بتوانند با قلبی کامل به خدا خدمت کنند و سپس به اینجا می‌رسیم. شاید غم‌انگیزترین آیه در تمام کتاب مقدس، اول پادشاهان ۱۱ باشد. زیرا سلیمان زنان بیگانه زیادی را دوست داشت و وقتی پیر شد، همسرانش قلب او را از خدا دور کردند و قلب او دیگر کامل نبود. ۱۵:۱۴ مربوط به آسا است که با قلبی کامل به خدا خدمت کرد، اگرچه عملکرد او چند چیز را برای مطلوب بودن باقی گذاشت. اما قلب او در دوم تواریخ ۱۹:۹ کامل بود. یهوشافاط معلمانی را برای آموزش تورات در سراسر سرزمین می‌فرستد و می‌گوید این کار را با قلبی کامل انجام دهید. حالا، ما اینجا در مورد چه چیزی صحبت می‌کنیم؟ شاه جیمز مشکلی نداشت.

شاه جیمز می‌گوید قلب بی‌نقص. اما البته، ما امروز می‌دانیم هیچ‌کس کامل نیست. بنابراین ترجمه‌های مدرن دارای قلب ESB و معاصر در سراسر نقشه با این کلمه هستند: وفادار، وفادار، فداکار، از صمیم قلب. و کامل است. اما نکته این است که این یک فعل عبری جذاب است که از ریشه همان ریشه شالوم است. من peace قبلاً در مورد این موضوع با شما صحبت کرده‌ام و دوباره با شما صحبت خواهم کرد. شالوم. ترجمه فقط به معنای عدم وجود درگیری است. شالوم peace یک ترجمه بسیار ضعیف است زیرا در انگلیسی یعنی کنار هم قرار دادن، متحد شدن. بنابراین اگر شالوم مسیح را داشته باشید، تکه‌های شکسته شما را کنار هم قرار داده و شما را کامل کرده است. این یک فعل است که قلب‌هایشان شالامه شده است. اگر بدهی پرداخت نشده دارید، چگونه آن را شالامه می‌کنید؟ شما آن را پرداخت می‌کنید. چیزی معلق است چیزی از تعادل خارج شده است، اما وقتی آن چیز را پرداخت می‌کنید، آن را در تعادل قرار داده‌اید.

خب، در مورد قلبی که شالامه شده چطور؟ تقسیم نشده است و به همین دلیل است که شاه جیمز می‌تواند بگوید کامل. همه چیز برای خداست. نه اگر، نه و نه اما، اما قلبی که مانند قلب سلیمان در پیری‌اش است، تا حدی برای یهوه و تا حدی برای خدایان است، تقسیم شده است. بنابراین چیزی که کتاب مقدس به ما می‌گوید این است که شما می‌توانید کاملاً از آن خدا باشید. می‌توانید متعلق به او باشید. کاملاً بدون رسیدن بدون محدودیت. این کمال مسیحی است. آیا کسی می‌تواند قلبی کامل داشته باشد و پاسخ مثبت است؟ آیا این بدان معناست که شما کاملاً عمل می‌کنید؟ نه، آیا این بدان معناست که کاملاً می‌فهمید؟ نه، اما به این

معنی است که قلب شما کاملاً از آن خداست، و دوباره به یاد داشته باشید که برخی از شما به اندازه کافی با من همراه خواهید بود.

شما قرار است این نکات را دریافت کنید، قلب قلب. این کمی گمراه کننده است زیرا ما به آن نگاه می‌کنیم و فکر می‌کنیم روز ولنتاین است. قلب هسته شخصیت انسان است. این جایی است که شما فکر می‌کنید. این جایی است که شما احساس می‌کنید. این جایی است که شما تصمیم می‌گیرید. ما تمام قلب را می‌شنویم و فکر می‌کنیم او، شما واقعاً نسبت به خدا کاملاً مبهم هستید. نه، هسته مرکزی شخص شما همه چیز خداست. این چیزی است که می‌گوید و این هیجان انگیز است. این هیجان انگیز است زیرا به وضوح ممکن است. خدا نمی‌گوید حزقیاء، تو دروغگو. آیا این تلفن من است؟ اینطور فکر نکن. نه. بنابراین فقط می‌خواهم بگویم که ما وسایلی‌ها هستیم. ما باید عذرخواهی را کنار بگذاریم. در کتاب مقدس آمده است که هسته شخصیت شما می‌تواند کاملاً به خدا به شکلی یکپارچه تعلق داشته باشد. دوباره گفتم، آیا این بدان معناست که ما کاملاً عمل می‌کنیم؟ نه، آیا این بدان معناست که ما کاملاً درک می‌کنیم؟ نه، دوباره در مورد تعلق صحبت می‌کند، فکر می‌کنم گاهی اوقات ما آن را می‌سازیم. ما آن را خیلی معنوی می‌سازیم. هی، من می‌توانم. من امشب می‌توانم در مقابل شما بایستم و بدون هیچ سوالی شهادت دهم. قلب من کاملاً متعلق به کارن کندی اسوالد است.

من مال او هستم. درسته، آره، اما منظورم اینه که آیا این به این معنیه که من یه شوهر بی‌نقص هستم؟ خب، اون اینجا نیست، پس بله، هست. اون نوار رو می‌بینه و من تاوانش رو می‌دم. نه، من این کار رو نمی‌کنم. نه، من این کار رو نمی‌کنم، اما می‌دونید که مسئله‌ی مهمی نیست. من مال او هستم و بقیه‌ی شما خانم‌ها می‌تونید خیالتون راحت باشه. پس چرا نمی‌تونیم این رو در مورد خدا ببینیم؟ من متعلق به او هستم، هیچ محدودیتی وجود نداره، هیچ رقیبی وارد نمیشه و من کاری رو که از نظر شما خوبه انجام دادم؟ خب، دقیقه در مورد سه بیت شعر، بد نیست ۴۰.

باشه، اینم از این، پس فکر کنم اینه اگه حزقیاء می‌تونه اینو بگه، چرا همه افراد حاضر در این اتاق نمی‌تونن اینو بگن؟ فکر نمی‌کنم هیچ دلیلی برای انجام ندادنش وجود داشته باشه، جز شاید یه محدودیت ایمان. اگه اون می‌تونه این کار رو برای حزقیاء انجام بده، می‌تونه برای تو هم انجام بده و خدا جواب می‌ده و می‌گه بله. حق با توه، حق با توه. خب، بریم سراغ آیه شش. فکر می‌کنم یه جورایی از این ایده پشتیبانی می‌کنه که این فصل‌ها ممکنه قبل از ۳۶ و ۳۷ اتفاق افتاده باشن. اگه بعد از ۳۶ و ۳۷ باشن، اون قبلاً شهر رو از دست آشوری‌ها نجات داده. خب، من در پس‌زمینه در مورد این موضوع خنده‌دار صحبت می‌کنم، نه یه ساعت آفتابی، بلکه یه خورشید. پله‌ها چیزی هستن که به نظر می‌رسه. باشه، پس بریم. اون شفا یافته. به او ۱۵ سال زندان داده شده است. لحن این شعر در ابیات ۱۰ تا ۲۰ چیست؟ هر چهار مورد. باشه، آره، آره، آره. آره، خیلی غم‌انگیزه. به نظر شما قسمت دوم از کجا شروع میشه؟ خب، بعد از ۱۶ سال هنوز خیلی غم‌انگیزه، مگه نه؟ ۱۹ سال؟ فکر کنم بالاخره اونجا رو پیدا کردیم.

ممنون، اما ما نه آیه داریم. بله، منظورم این است که به این یارو تازه ۱۵ سال زندان داده‌اند. انتظار دارید که او اینطور باشد؟ فکر می‌کنم انتظار دارم که بالا و پایین پیرد. اما ما خیلی کم داریم. به جز آیه ۱۹، متشکرم. بله، بله، به شما ۱۷ تا می‌دهم. بله، بله، می‌بینم که می‌گوید خدا قصد داشت جان من را بگیرد. من به رحمت او متوسل شدم و او مرا شفا داد، ستایش خداوند.

باشه، این خیلی خوبه. این خیلی خوبه. مشکل من اینه که شما نه آیه از «او قصد داشت جانم را بگیرد» و دو آیه از «تشکر» دارید. بله، باشه، باشه. چیزی که اینجا به نظرم میاد اینه که این در درجه اول تأملی در مورد فانی بودن. من باید در اواسط عمرم از دنیا برم. من خداوند را نخواهم دید.

دیگر به انسان نگاه نخواهم کرد. خانه‌ام از ریشه کنده شده است. از روز تا شب، مرا به پایان می‌رسانی، مانند پرستو یا درنا. مانند کبوتری ناله می‌کنم.

چشمانم خسته است پروردگارا. من مظلوم هستم چه بگویم؟ او خودش با من صحبت کرده و حالا این کار را انجام داده است. فکر نمی‌کنم این همان شفای باشد که او در موردش صحبت می‌کند، او می‌گوید خدا گفته است که تو خواهی مرد.

اوه، در موردش چی بگم؟ خب، من به خاطر تلخی روحم، تمام سال‌های عمرم رو آروم قدم خواهم زد. وای این کسیه که تازه از مرگ نجات پیدا کرده. اوه، سلامتی رو بهم برگردون و کاری کن که زنده بمونم. برای رفاه حال خودم بود که خیلی تلخی کشیدم. فکر می‌کنم، به نظر بانی، این جمله به این ایده نزدیک‌تره که خدا اینو بهش گفته تا توجهش رو جلب کنه تا روی چیزهای مهم تمرکز کنه و یه جورایی زندگیش رو دوباره متمرکز کنه.

فکر می‌کنم می‌توانید آیه ۱۷ را در آن مورد درک کنید. این برای رفاه من بود و ممکن است باشد، اما چیزی که اینجا توجه من را جلب می‌کند این است که این [شعر] است؟ بیشتر در مورد این واقعیت است که حزقیا یک انسان فانی است تا در مورد نجات. که به نظر من مهم است زیرا سوال این است که او کیست؟ برای ما کودکی متولد می‌شود. آن کودک کیست؟ به یاد داشته باشید که او برگشته است. آیا او مسیح است؟ منظورم این است که او ثابت کرده است که خدا قابل اعتماد است. او در برابر همه مشکلات به او اعتماد کرده و ملت را با اعتماد او نجات داده است. باشه؟ خب، عدد ۳۸ به نظر می‌رسد که می‌گوید یک مرد خوب، واقعاً خوب. اما در نهایت، یک انسان فانی. او خواهد مرد. ممکن است ۱۵ سال دیگر به او فرصت داده شود، اما چیزی که این شعر در مورد آن صحبت می‌کند این است که آن روز فرا خواهد رسید باشه، اجازه دهید قبل از اینکه برویم، این سوال را پرسیدم که این به ما در مورد نحوه زندگی‌مان چه می‌گوید؟ اگرچه ما به بهشت اعتقاد داریم، که مطمئنم حزقیا واقعاً از آن خبر نداشت. این را در مزامیر می‌بینید. خدایا، تو نمی‌توانی بگذاری من بمیرم چون هیچ‌کس تو را در قبر ستایش نمی‌کند وگرنه او [خدا] خواهد مرد. پس تو به ستایش من نیاز داری. باشه، اما اگر فراتر از این برویم و بگوییم نه، از مکاشفه بیشتر بهره‌مند می‌شویم. ما می‌دانیم که یک بهشت پربرت وجود دارد.

اینجا دیگه چی برای ما مونده؟ باشه خوبه خوبه، آره، آره، آره، این یه دنیای واقعیه و ما الان باید. باهاش همراه بشیم، آره، آره، آره.

یکی از دیالوگ‌های عالی سی. اس. لوئیس این است که بهشت از الان شروع می‌شود و جهنم از الان شروع می‌شود. بله، بله، پس بله. هر روز در آن زندگی رفاقتی قدم بزنید. به این معنا که این یک دنیای واقعی است. این یک دنیای سایه‌ای نیست که منتظر بمانیم تا از آن خارج شویم و به جای دیگری برویم. خب، همین کافی است. فصل ۳۹. چرا بابلی‌ها آمدند؟ آیه ۱ به ما چه می‌گوید؟ آنها شنیدند که او بیمار بوده و بهبود یافته است. حالا این شگفت‌انگیز است. بابل خیلی دور است. مستقیم در آن سوی بیابان. تقریباً ۶۰۰ مایل از طریق جاده در امتداد رود فرات است. تقریباً هزار مایل است. پس این باید موضوع خیلی مهمی بوده باشد. خیلی خوب، خیلی خوب می‌توانست باشد.

بله. بله، هی یه لحظه صبر کن، شنیدم اون یارو یهودیه اونجا، خیلی اون طرف مدیترانه. مریض بود و داشت از مرگ بهبود پیدا می‌کرد. همه اینو می‌دونستن.

او قرار بود بمیرد و بهبود یافت. آیا فکر می‌کنید آنها چیزی می‌دانند که ما باید بدانیم؟ بنابراین، خیلی واضح است و حزقیا چگونه پاسخ می‌دهد؟ او طوری رفتار کرد که انگار تمام دارایی‌ها متعلق به او بود به جای اینکه متعلق به خدا باشد. طوری رفتار کرد که انگار لیاقت بهبودی را دارد. بله، من این حس را دارم که او

، شگفت زده شد. وای بابل. ما بالاخره توجه بزرگان را جلب کردیم. زیرا با اینکه بابل تحت سلطه آشور بود، نوعی مانند واشنگتن دی سی در شهر نیویورک بود. بابل همیشه می دانست که آنها مردمی واقعاً پیشرفته با فرهنگ، خوش قیافه و باهوش هستند و آن دسته از افرادی که در آشور هستند. آنها ممکن است در حال حاضر ما را تحت سلطه خود داشته باشند، اما همه می دانند که بابل جایی است که هست. منظورم یهودای کوچک و لاغر است. وای، این شانس ماست. چقدر طعنه آمیز است که قرار است ثروت خود را به بابل نشان دهید. قرار است تسلیحات خود را به بابل نشان دهید و من فقط یک عکس از آن مردان بابلی دارم که پوزخند می زنند. یادتان هست آشوری به او چه گفت؟ هی، می دونی اگه دو هزار تا یارو داشتی که سوار اسب کنی، ما دو هزار تا بهت می دادیم و باز هم شکست می دادیم. وقتی سعی می کنیم دنیا رو تحت تأثیر قرار بدیم چه اتفاقی می افته؟ خود بزرگ بینی، درسته.

آره، آره، اما دنیا چه واکنشی نشون می ده؟ اونا تحت تأثیر قرار نگرستن. اونا تحت تأثیر قرار نگرستن. اوه، بله، اگه به نفعشون باشه، بله.

بله، و اغلب اوقات دنیا قرار است زیرک تر باشد. آنها از نظر فنی پیشرفته تر خواهند بود. قرار است از این جور چیزها باشند و ما مثل کلوخ های روستایی به نظر می رسیم که سعی می کنیم آنها را با چیزهایی که از قبل دارند تحت تأثیر قرار دهیم. چیزی که آنها نداشتند یهوه بود و حزقیا دهانش را بسته نگه داشت. نمی دانم. آیا او از اینکه ما اغلب هستیم خجالت می کشید؟ درست است؟ بله، می تواند خوب باشد.

خب، اما اینجا فرصتی بود تا جلال خدا را اعلام کنیم، که چیست؟ خیلی قبل تر در فصل ۲، همه ملت ها برای یادگیری تورات خدا به اورشلیم سرازیر می شوند و می گویند بیایید با خداوند راه برویم و او همه چیز را خراب کرد. بله، بله، بله. سر بزرگ را گرفتم. در تضاد با دانیال. بله. بله.

بله، قطعاً و بنابراین اشعیا می گوید چه چیزی به او نشان دادی؟ آنها تمام آنچه را که در خانه من است دیده اند. هیچ چیزی در انبارهای من نیست. من به او نشان ندادم. فکر می کنم او دارد کمی از اینجا معذب می شود و سعی می کند آن را آشکار کند.

نمی دانم اشعیا خوب گفته، این چیز خوبی است چون بابلی ها روزی همه چیز را به دست خواهند آورد. به کمد هایتان نگاه کنید. روزهایی فرا می رسد که تمام آنچه در خانه شماست، آنچه پدرانان تا به امروز ذخیره کرده اند، به بابل برده خواهد شد. حالا این خیلی تکان دهنده است. مشکل اینجاست که آشور است. هر، تاریخی را که در نظر بگیرید، ۷۱۰ ۷۰۱. مشکل آشور است. خب، این پیشگویی در مورد چیست؟ حالا می دانید منتقدان چه خواهند گفت. منتقدان خواهند گفت. خب، کسی که ۱۵۰ سال بعد نوشته، می داند که بابل بوده که آن را گرفته، آن را در آنجا نوشته است. خب، اگر این را نخرید، که من نمی خرم. فایده ی مطرح کردنش اینجا چیست؟ بله، دلیل دیگری هم وجود دارد و آن این است که آیات ۴۰ تا ۶۶ خطاب به تبعیدیان بابل است. بنابراین اینجا در ۳۹ سالگی، این نوعی گذار است. ما در مورد سوریه صحبت می کردیم اما باید به شما بگویم که سوریه مسئله ی بزرگ ما در ۱۵۰ سال آینده نیست. مسئله ی بزرگ بابل خواهد بود. وقتی در مورد این ماجرای تبعید صحبت می کنیم، وقتی در مورد خطر اعتماد به ملت صحبت می کنیم خطر نهایی برای شما در آینده وجود خواهد داشت و باید آن را بدانید. و وقتی فرا رسید، بدانید که خدا از قبل آن را می دانست. ما قبلاً گفته ایم که یکی از اهداف نبوت این است که وقتی این اتفاق می افتد، شما غافلگیر نشده باشید، شما آماده باشید و این چیزی است که اینجا اتفاق می افتد. خداوند می گوید هیچ چیز باقی نخواهد ماند و برخی از پسران خودتان که از شما خواهند آمد و شما پدر آنها خواهید بود، برده خواهند شد و آنها خواجه خواهند شد. چه چیزی را خواجه ها نمی توانند داشته باشند؟ حزقیا چه نسلی در نسل داوود دارد؟ قرار است برای همیشه بر تخت سلطنت بنشیند. برخی از پسران شما در بابل خواجه خواهند شد. سپس حزقیا به اشعیا گفت: کلام خداوند که تو داری خوب گفته شده، خب، خیلی خوب بود چون فکر می کرد در روزگار من صلح و امنیت برقرار خواهد شد. اوه، کلمه خوبی است چون قرار نیست برای من

اتفاق بیفتد. پس آیا حزقیا مرد خوبی است؟ این مردی که با تمام وجود به خداوند خدمت کرده، مسیح است. نه، او فانی و خطاپذیر است. اعتماد نمی‌تواند یک بار باشد. باید یک روش زندگی باشد. و این سوالی است که مطرح می‌شود. اکنون می‌دانیم که خدا قابل اعتماد است.

نه اگر، نه و نه اما. ثابت شده است که حزقیا آن را ثابت کرده است. اما سوال این است که چه چیزی ما را به سوی یک زندگی مبتنی بر اعتماد سوق می‌دهد، نه فقط یک بار در بحران، بلکه به سوی یک زندگی مبتنی بر اعتماد. و این واقعاً جایی است که در بخش بعدی کتاب به آن می‌رویم. ما موضوع اعتماد را نشان داده‌ایم. خدا قابل اعتماد است. شکی نیست. اما سوال این است که چه چیزی ما را به سوی یک زندگی مبتنی بر اعتماد سوق می‌دهد؟ و سپس فراتر از آن، چه چیزی این را ممکن می‌سازد؟ داشتن چنین زندگی‌ای. و همینطور که به ۴۰ تا ۶۶ سالگی می‌رسیم، شاهد مطرح شدن این سوالات خواهیم بود. بله، دقیقاً، دقیقاً و اینکه دوباره نکته همین است و انسان نمی‌تواند ملت را نجات دهد. بنابراین به معنای واقعی، فصل‌های ۷ تا ۱۲ وعده مسیح به پایان می‌رسند. فصل‌های ۳۶ تا ۳۹ با این جمله به پایان می‌رسند که حزقیا به او اعتماد ۱۲ کرد، اما او مسیح نیست. ما باید مکاشفه‌های بیشتری داشته باشیم تا بدانیم مسیح کیست و این چیزی است که در فصل‌های بعدی می‌آید. بله، اتفاقی افتاده است. بنابراین احتمالاً به معنای نعمت‌هایی از جانب خداست. ما واقعاً باید مراقب باشیم که دقیقاً چه کاری انجام می‌دهیم. و این دوباره همون داستان قدیمیه که مواظب باش برای چی دعا می‌کنی، ممکنه بهش برسی. اوه، اوه بله، اوه بله. من. وقتی در مورد آبشارهای پاستورال صحبت می‌کنی، تقریباً خسته‌کننده‌ست که این جور چیزا اغلب بعد از یه احیای بزرگ اتفاق می‌افته. بعد از یه موفقیت بزرگ، حفاظتو زمین می‌گذاری. آره، آره. من. گمان می‌کنم یه جورایی به شخص بستگی داره. بعضی‌ها می‌گن بخور، بنوش و برای فردا شاد باش.

ما می‌میریم، بقیه مردم، فکر می‌کنم این اتفاق می‌افته. احتمالاً اونا جبری می‌شن و بعضی‌ها ممکنه ازش سود ببرن. اما آره. تو پیر شدی، تو دو سال دیگه زنده‌ای، پس لیست آرزوهات چیه؟ خب، خیلی مطمئن نیستم اما آره. و من همیشه دوباره می‌گم که کل سوال منسی یه سوال جالبه. می‌گه که وقتی شروع به سلطنت کرد. سال داشت. پس اگه اون تو این مدت به دنیا اومده باشه، حزقیا سه سال داشته تا این بچه به دنیا بیاد ۱۲ می‌گه یه آدم خیلی سرش شلوغ بوده که وقتش رو با بچه بگذرونه یا این می‌دونی که این یکی از ۲۰ فرزند سلطنتیه. کلی سوال جالب وجود داره. آیا حزقیا پسری نداشت و به همین دلیل از مرگ خیلی وحشت داشت؟ اما خب، طنز ماجرا اینه که اشعیا می‌گه خب، آره، تو یه پسر داری، اما نوادگانت همه قراره خواجه بشن. اوه، خب، این اوضاع رو تغییر می‌ده، اما اگه دنبال یه مسیح باشیم، باید فراتر از توانایی‌های کامل انسانی رو ببینیم. باشه.

ما دعا خواهیم کرد پدر، از تو سپاسگزاریم که می‌توانیم با تمام وجود برای تو باشیم. نه، اگرها نه و نه اماها همه از آن توست. از تو سپاسگزاریم، اما دعا می‌کنیم پروردگارا، تا جایی که این برای هر یک یا همه ما صادق است، به ما بینش و فهمی عطا فرما تا همه چیزهایی را که شامل می‌شود و هر آنچه را که می‌تواند دلالت کند، درک کنیم. از تو به خاطر حزقیا سپاسگزاریم. از تو به خاطر درجه وفاداری که او نشان داد سپاسگزاریم. به ما کمک کن تا حداقل به اندازه او تا انتها به نام تو وفادار باشیم، دعا می‌کنیم، آمین.

این دکتر جان اسوالت در حال تدریس در مورد کتاب اشعیا است. این جلسه شماره ۱۹ از اشعیا، فصل‌های ۳۸ و ۳۹ است.